فصل هفدهم : واژه شناسی نفس الامر

در زبان عربی کلمه ی «شیئ» که از مشیّت است با امر فرق می کند. در فارسی این فرق را نداریم و برای هر دو معنا کلمه ی «چیز» را به کار می بریم. موطن مشیّت، موطن وجود و عدم مقابلی ای همان فیض مقدس است نه فیض اقدس. شیئ یعنی چیزی که اراده و مشیت به آن تعلق می گیرد اما موطن امر موطنی است اعم از شیئ و جالب این است که عقل در همه ی این مواطن سیر می کند.

برخی پنداشته اند بین «شیئ» و «امر واقع» در منطق و فلسفه ی اسلامی تفاوتی وجود دارد در حالی که منظور منطقیون و فلاسفه ی مسلمان از هر دوی اینها یکی است. در زبان عربی گاهی «امر» به معنا ی دستور است که جمع ان اوامر است و گاهی به معنای شیئ و شأن و حال است که جمع آن اموور است. در برخی کتب لغت این معنای دوم را اصلا ترجمه نکرده اند. کلمه ی شیئ در عربی خیلی واضح بوده است و در کتب فلسفی می گفتند «**الشیئیة تساوق الوجود**» و عرف عام هم همواره می کرده است اما چیزهایی در عربی بوده که شیئ نبوده و می گفتند «امر» که در قرآن هم زیاد آمده است. مثلا «**اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به**»[1] یا «**الی الله تصیر الامور**»[2] یا «**الیه یرجع الامر کله**»[3] در چنین مواردی امر یک معنای الطف و اوسعی نسبت به شیئ دارد.

در بحث های کلاسیک در مواردی رسیده اند به قضیه ی صادقه ای که ما بازاء مشت پر کن دارد که می گوییم ما بازائش این شیئ است. اما به جاهایی هم رسیده اند که صادق است و این طور ما بازائی ندارد، بعد گفتند اگر بگوییم نفس الشیئ جور در نمی آید. دیدند بهترین کلمه «نفس الامر» است یعنی این امر همان شیئ است با معنای اوسع. نفس الامر اصطلاحی بسیار زیبا در کتب علمای اسلامی است که از تعبیر امر برای نشان دادن حوزه هایی که جنبه ی مقولی ندارند و ما بازاء مشت پر کن ندارند اما در عین حال صادق هستند و مطابَقی می خواهند ایجاد شده است.

در انگلیسی کلمات thing و fact و affairs و object را داریم. باید دید آنها چگونه بین این کلمات فرق می گذارند، به هر حال در زبان آنها existent به معنای موجود است. مایونگ در مقاله ی «on theory of object» فضایی را ترسیم می کند که به مقاله ی اوسعیت نفس الامر از وجود نزدیک است. هر چند object چنان اوسع از وجود نیست اما او در عنوان کتابش این کلمه را هم به معنای اوسع اخذ کرده است. به این تعبیر که عنوان نظریه ی مایونگ است دقت کنید:

> **Non existent beings**
>
> **هستی های ان موجود**

آیا این تناقض است؟ آیا مایونونگ می خواسته تناقض گویی کند؟ کلمه ی being را چگونه می فهمد که با existent تناقض نمی شود؟ ما می گوییم واقعیت و وجود، آیا در زبان آنها هم همین طور است؟ اینکه «جنگل مایونونگ» هم گفته اند به خاطر این است که مبتلا به محدودیت های کلاسیک بوده است. مانند کسی که در جنگلی می گشته و حیواناتی را می دیده است که اسم نداشته اند و به اندک مناسبتی می گفته است: این گرگ است، این پلنگ است و ... . بالاخره گرگ و پلنگ نیستند اما نه جواب کلاس به او اجازه می داده است که غیر از این بگوید و نه جواب زبان. اگر جواب کلی این حوزه روشن شود، به عبارت دیگر اگر آنجا که مضیقه ی کلاس است روشن شود معلوم می شود که کجا کلاس اجازه نمی دهد که این حوزه ی مورد بحث روشن شود.

حتی وضع اسم علم، دارای طبیعت است و لازمه ی آن این است که هر وجود حقیقی هم طبیعت داشته باشد لذا هیچ مانعی ندارد که وقتی کلمه ی شیئ را اطلاق می کنیم ذهن دقیقا در یک موطن هایی به طبیعت آن جزئی های حقیقی نگاه می کند نه به وجود شیئ بما انه موجود.

کلمه ی fact به معنای عمل است، «کاری که شد»، دقیقا با آن «واقعیت » که ما می گوییم مناسب است. کلمه ی factor اسم فاعل است و به معنی «عمل کننده» است. Operator هم گفته می شود اما factor به معنای عامل خاص است، یک نحوه فعال و ایفاء کننده ی نقش است. عملی که انجام شد می شود fact.

در عربی می گویند «وقع» یک چیزی بالا بود و داشت پایین می آمد، می گوییم وقع علی الارض. دیگر تذبذب و تکان خوردن و از حالی به حالی شدن تمام شد. وقع با ثبوت و استقرار همراه است. از این اسم فاعل درست کردیم و می گوییم «واقع» و «واقعیت». واقعیت یعنی چیزی که تکان نمی خورد، تذبذب و کذب و دروغ و تلون در آن نیست، امر ثابت متقرر است. عین این مطلب را آنجا می گویند fact، یعنی مطلبی که دیگر تمام شد. مثلا شما راس ساعت 10 صبح به کسی سلام کردید. این واقع شد، آیا می تواند تغییرش دهید؟ مثلا بگویید الان می خواهم برگردم به همان ساعت 10 صبح و مثلا با او دعوا کنم. خیر، دیگر تمام شد. دیگر نمی تواند تکانش داد. این معنای کلمه ی fact است. معادل این چیزهای دیگری هم دارند، مثلا حقیقت و واقعیت را می گویند reality.

ریشه شناسی واژه ی fact:

> **Etymology of fact: a thing done or performed**

یعنی چیزی که شد، تمام شد، شکل گرفت و ریخت خودش را یافت. دقیقا همان «وقع» در زبان عربی است. «وقع» هم یعنی تمام شد، واقع شد، قرار گرفت، دیگر نمی تواند با آن کاری کرد. در «**اذا وقعت الواقعة**» اگر آیندهباشد به عنوان قطعی الوقوع بودنش می گویند «الواقعة». یعنی ثابت متقرری که شکی در آن نیست.

از کلمات دیگر actuality است. اینها لغات متعددی دارند که هر کدام را با ارتکازی که اهل آن زبان دارند باید دید در چه حوزه ای به کار می برند. برای «امور» هم تعبیر state of affairs را دارند. اینها کلماتی نزدیک به هم است. چرا بگوییم مرادها دوتا است؟ یکی واقعیتی است که اذهان همه ی بشر سراغ آن می رود و یک الفاظی را هم برای اینکه واقعیت را به هم نشان دهیم به کار می بریم. وقتی بخواهیم این واقعیت را نشان دهیم الفاظ را به کار می بریم که نقش اشاری هم دارند نه توصیفی که اگر بخواهیم به آنها نقش توصیفی دهیم دچار مشکل می شویم.

حال می گویی fact یعنی واقع، بعد می گویی: «اینکه می گویم سیمرغ وجود ندارد fact است منتها امر واقع منفی است». همین جا اگر به دروغ بگویی که «سیمرغ وجود دارد» این واقع هست یا نیست؟ معلوم است که نیست. یعنی در مقوله ی وجود شناختی آنها یک امر واقع منفی دارید. اگر این را بدل کنید به یک امر واقع مثبت این دروغ می شود. حال همان جایی که به دروغ می گویی «سیمرغ وجود دارد» امر واقع مثبتی بازاء او نیست اما خود دروغ بودن این یعنی اینکه «امر واقع مثبتی بازاء او نیست» واقعیت دارد و fact است.

و الحمد لله رب العالمین

---

[1] النساء ۸۳

[2] الشوری ۵۳

[3] هود ۱۲۳۲

بازبینی #1
ایجاد شده 20 فوریه 2025 16:48:17 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 16:50:09 توسط ... .